جلسه 70- 1312

**یک‌شنبه - 19/02/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به جوابی بود که آقای صدر و سیستانی از اشکال فاضل نراقی مطرح کردند، که ما این جوابها را در ذیل جواب محقق نائینی از اشکال فاضل نراقی مطرح کردیم به علت تشابه این جوابها.

هر چند مثلا آقای صدر به جواب محقق نائینی ایراد گرفته است.

فرق جواب آقای صدر با جواب مرحوم نائینی

چون محقق نائینی فرمود ارکان استصحاب در جعل و مجعول هر دو تام است، ولی استصحاب در جعل اثر عملی ندارد، چون جعل از نظر محقق نائینی یعنی قضیه حقیقیه انشائیه، اذا وجد المستطیع وجب علیه الحج، که مفاد این قضیه حکم به وجوب حج است علی تقدیر وجود الاستطاعة، ارکان استصحاب در این جعل تمام هست، ولکن استصحاب عدم این قضیه شرطیه اثر عملی ندارد به نظر محقق نائینی، چون آنی که موضوع اثر هست یعنی موضوعِ منجزیت هست مجعول و حکم فعلی است که بالفعل بر مستطیع در خارج حج واجب باشد، والا قضیه شرطیه که اذا وجد المستطیع وجب علیه الحج اثر منجزیت و وجوب اطاعت ندارد، آنی که اثر وجوب اطاعت دارد وجوب فعلی حج هست بر مستطیع موجود در خارج، که این وجوب حج می شود عنوان حکم فعلی و مجعول.

آقای صدر قبول ندارد که استصحاب در مرحله جعل اثر عملی ندارد، ایشان می گویند که موضوع منجزیت عبارت است از کبرای جعل و تحقق موضوع آن در خارج، اگر ما بدانیم شارع به نحو قضیه شرطیه فرموده است که اذا وجد المستطیع وجب علیه الحج، وعلم هم پیدا کنیم به وجود مستطیع، یعنی علم پیدا کنیم که ما مستطیع هستیم، علم به کبرای جعل و علم به موضوع آن کافی است برای حکم عقل به منجزیت، ولذا ایشان می فرماید استصحاب عدم جعل یک جزء از موضوع منجزیت را نفی می کند، موضوع منجزیت و وجوب اطاعت عبارت است از کبرای جعل و تحقق صغرای آن در مکلف، استصحاب عدم کبرای جعل نفی می کند موضوع منجزیت را، پس چرا می گوئید این استصحاب اثر ندارد، کما اینکه استصحاب بقاء کبرای جعل در موارد شک در نسخ به ضمیمه احراز تحقق صغری و موضوع اثبات می کند موضوع منجزیت را، ولذا اشکال محقق نائینی را وارد نمی داند.

می گوید اما جعل را باید معنا کنیم، به یک معنا ارکان استصحاب در آن تمام نیست، به معنای دیگر عین مجعول است و مغایر با مجعول نیست:

جعل از نظر آقای صدر دو معنا دارد، یعنی دو جور می شود به جعل نگاه کرد، یکی نگاه می کنیم مثلا پیامبر وقتی فرمود یجب الحج علی السمتطیع و فرض کنیم که این اعتباری است که از پیامبر صادر شده است، یک وقت نگاه می کنیم به این اعتبار بما هو صفة حادثة فی نفس النبی، خوب این بالحمل الشایع مصداق جعل هست، یک آن در نفس نبی اکرم این جعل حادث شد و منعدم شد، وآن چیزی که موضوع این جعل است عنوان ذهنی المستطیع است، اما اگر به حمل اولی نگاه بکنیم به آنچه در نفس پیامبر اکرم بود، می گوئیم وجوب الحج علی المستطیع الخارجی، این می شود نظر به حمل اولی، ایشان مثال می زند، می گوید شما در همه امور ذهنیه همین تعدد لحاظ را می توانید داشته باشید، امروز تصور بکنید نزول مطر در یوم الجمعه را، اگر به حمل شایع نگاه کنیم به این تصورِ شما خوب این به حمل شایع یک وجود ذهنی است که قائم است به نفس شما، ومتصور بالذات یک صورت ذهنیه ای است که الآن در ذهن شما هست، اما به حمل اولی که نگاه بکنیم عنوان نزول المطر یوم الجمعه را ببینیم نه به عنوان اینکه یک موجودی است در ذهن شما، لحاظ می کنیم به حمل اولی نزول المطر فی یوم الجمعه را که می شود متصور بالعرض، خوب می گوئیم نزول المطر فی یوم الجمعة مبارک للزارعین، این را در جاهای دیگر هم گفته اند، گفته اند شما مثلا عنوان شریک الباری را که تصور می کنید به حمل شایع این شریک الباری مصداق یک موجود ذهنی است که مخلوق خداست، به حمل اولی که نگاه می کنید به عنوان شریک الباری، او شریک الباری است، فما بحمل اول شریک حق ----- عدّ بحمل شایع مما خلق.

حالا در بحث جعل هم یک وقت شما این اعتبار و جعلی را که در نفس نبی اکرم هست مثلا اعتبار وجوب الحج علی المستطیع به عنوان یک موجود در ذهن پیامبر نگاه می کنید، این می شود لحاظ به حمل شایع، خوب یک موجودی است در ذهن پیامبر قائم به نفس پیامبر و عارض بر صورت ذهنیه مستطیع، بر آن صورت نفسانیه ای که در نفس نبی اکرم هست که تصور کرده است عنوان مستطیع را، ولی وقتی به این نظر می کنید به نظر اولی یعنی به عنوان و مفهوم آن نگاه می کنید می گوئید وجوب الحج علی السمتطیع که مجعول بالعرض همین است، یعنی آنی که به نظر عرفی مجعول هست و عرف آن را لحاظ می کند همین است، کما اینکه در سائر موارد هم عرف نظر به موجود ذهنی بما هو موجود ذهنی نمی کند بلکه او را فانی می بیند در خارج، به این لحاظ وجوب حج می شود وصف مستطیع خارجی، که با حدوث مستطیع وجوب حج حادث می شود و باقی است به بقاء او.

آقای صدر فرموده طبق این تفسیر ما، اصلا جعل به معنای جعل بالحمل الشایع حکم بالحمل الشایع که قائم است به نفس نبی اکرم مثلا، او مورد لحاظ عرف نیست و او را عرف حکم نمی بیند، کما اینکه عرف معلوم بالذات را معلوم نمی بیند، محبوب بالذات را که عنوان ذهنی معشوق است در ذهن عاشق او را محبوب نمی بیند، محبوب را همان وجود خارجی آن معشوق می داند، ولذا در او اصلا ارکان استصحاب تمام نیست.

اما جعل و حکم به حمل اولی او همان چیزی است که وصف موضوع خارجی دیده می شود و متحد است با مجعول، عرف وجوب حج را وصفی می داند که عارض می شود بر مستطیع خارجی، می گوید وقتی شما مستطیع شدید واجب الحج شدید، تا مستطیع هستید استصحاب می کنیم که هنوز واجب الحج هستید، این می شود جعل به حمل اولی که متحد است با مجعول وتقابلی با مجعول ندارد، معنا ندارد که شما بیائید تقابل بیاندازید بین استصحاب بقاء مجعول واستصحاب عدم جعل زائد به این معنای دوم، اینها یک چیزند، جعل به نظر عرفی همان مجعول است چیز دیگری نیست، وصفی است از اوصاف موضوع خارجی.

ولذا عرف اگر در اصل یک جعلی شک بکند، مثلا شک می کنیم در جعل نجاست برای آب متغیر به مجاورت نجس بدون اینکه با او ملاقات کند، خوب استصحاب می کنیم عدم جعل نجاست را برای این آب، اما یعنی چی این استصحاب؟ یعنی می گوئیم یک زمانی قبل از اسلام آب متغیر به مجاورت نجس نجس نبود، کی؟ قبل از اسلام، شک می کنیم آیا بعد از اسلام آب متغیرِ به مجاورت نجس نجس شد یا نشد، استصحاب می کنیم عدم اتصاف الماء المتغیر بمجاورة النجس بکونه نجسا، ما نیاز نداریم آب متغیر به مجاورت نجس را در خارج پیدا کنیم، یقین سابق وشک لاحق ما به لحاظ این تغیر به مجاورت نجس در خارج نیست، بلکه به لحاظ قبل از شرع و بعد از شرع است، آن روزی که پیامبر نفرموده بود الماء المتغیر نجسٌ، می گوئیم ما یقین داشتیم که آب متغیر به مجاورت نجس نجس نیست، بعد که پیامبر فرمود الماء المتغیر نجسٌ، شک کردیم که آیا این الماء المتغیر نجس شامل ماء متغیر بالمجاورة هم می شود یا مختص است به ماء متغیر بالملاقات للنجس؟ استصحاب می کنیم می گوئیم آبی که متغیر است به مجاورت نجس نجس نبود، بعد از این سخنان پیامبر که الماء المتغیر نجس استصحاب می کنیم که هنوز آب متغیر به مجاورت نجس نجس نیست، با اینکه از دیروز تا امروز ما اصلا ماء متغیر به مجاورتی نداشتیم، اما این مهم نیست، اگر شک بکنیم در اصل حدوث جعل استصحاب می کنیم عدم جعل را به همین معنای دوم، یعنی به معنای استصحاب عدم اتصاف الماء المتغیر بمجاورة النجس، عدم اتصافه بالنجاسة.

اما اگر حالت سابقه یک آبی نجاست باشد، مثل آبی که متغیر شد به ملاقات نجس، اما بعد تغیرش از بین رفت، خوب می خواهیم استصحاب کنیم عدم جعل به این معنای دوم را، چی می گوئیم؟ می گوئیم باید استصحاب کنیم که یک زمانی آبی که زال تغیره نجس نبود، خوب این کذب است، چون یک زمانی آبی که زال تغیره نجس بود، کی؟ آن زمانی که هنوز تغیرش زائل نشده بود، شما وقتی جعل را به نظر عرفی عین مجعول بدانید و وصف موضوع خارجی لحاظ کنید حالت سابقه مائی که زال تغیره اتصاف به این وصف است نه عدم الاتصاف، باید استصحاب کنیم بقاء اتصاف را، جعل به این معنای عرفی که متحد است با مجعول حالت سابقه وجودیه دارد در این مثال، بله در مثال ماء متغیر به مجاورت نجس حالت سابقه عدمیه دارد، ولی در ماء متغیر به ملاقات نجس که بعدا تغیرش زائل شده حالت سابقه وجودیه دارد، اگر شما بگوئید استصحاب می کنیم عدم جعل نجاست را برای آبی که زال تغیره، دارید لحاظ می کنید آن جعل به حمل شایع را، و او لحاظش عرفی نیست.

آقای صدر منکر حکم جزئی نیست

این را دقت بکنید، مرحوم آقای صدر منکر نیست که ما در موضوع های جزئی بعد از تحقق موضوع در خارج حکم جزئی پیدا می کنیم، یعنی ما یک حکم کلی داریم که با تشریع حادث می شود، آن روزی که پیامبر فرمود الماء المتغیر نجسٌ همان روز آب متغیر متصف شد به اینکه نجس است ولو در خارج ما هیچ آب متغیری ما نداشته باشیم، ولذا در موارد شک مثل آب متغیر بالمجاوره گفت بگوئید دیروز آب متغیر بالمجاوره متصف نبود که نجس است، امروز که پیامبر فرمود الماء المتغیر نجس استصحاب کنید که ماء متغیر بالمجاورة باز متصف به نجس بودن نیست، این مجعول کلی است که نیاز به وجود موضوع در خارج ندارد، اما بعد از 1400 سال امروز یک آبی در حوض منزل شما بود که متغیر شد به سبب ملاقات با نجس، امروز به نظر عرف این آب نجس شد، تا دیروز نجس نبود.

ولذا ایشان منکر حکم جزئی نیست که حادث می شود بعد از حدوث موضوع جزئی در خارج، واستصحاب حکم جزئی را هم قبول دارد، اینکه معتقد است جعل از نظر عرفی با مجعول یکی است و ما چیز دیگری غیر از همین نداریم، این به معنای انکار حکم جزئی نیست، بلکه این جعل را به لحاظ عرفی عین مجعول کلی می داند و مجعول کلی را هم نسبت به آن احکام جزئی معتقد است که اینها کلی و فردند، اختلافشان به اختلاف کلی و فرد است، شما یک وقت عنوان کلی ماء متغیر را لحاظ می کنید، این عنوان کلی را که لحاظ کردید صحیح بود در روزی که پیامبر فرمود الماء المتغیر نجس بگوئید از امروز به بعد آب متغیر نجس شد، 1400 سال بعد که در منزل شما آبی دچار تغییر می شود به اوصاف نجس، می گوئید امروز این آب نجس شد، نجس شدن این آب حوض شما امروز رابطه اش با آن مجعول کلی که مرحوم آقای صدر فرمود عین جعل به نظر عرفی است و ما چیز دیگری نداریم، حقیقیتی غیر از آن جعل که متحد است با مجعول به نظر عرفی ما چیز دیگری نداریم، مراد ایشان این نیست که انکار بکند وجود حکم جزئی را به نظر عرفی، نخیر رابطه آن مجعول کلی که به نظر عرف جعل همان هست با این احکام جزئی رابطه کلی و فرد و رابطه عنوان ومعنون است، ولذ ایشان به این لحاظ می گوید ما چیزی در عالم غیر از جعل نداریم، که این جعل به نظر عرفی همان مجعول است، وما نباید به این جعل نظر عقلی بکنیم، چون این خارج است از طور فهم عرف.

ولذا نتیجه این می شود که استصحاب در شبهات حکمیه در جائی که حالت سابقه این حکم عدمی محض است مثل ماء متغیر بمجاورة النجس، ما استصحاب می کنیم عدم جعل را، ولی عدم جعل به همین معنای متحد با مجعول کلی، می گوئیم یک زمانی این آب متصف نبود که نجس است، از روزی که پیامبر فرمود الماء المتغیر نجس شک می کنیم در اتصاف این آب به نجس بودن استصحاب می کنیم عدم اتصاف را، مائی که زال تغیره دیگر نمی توانیم بگوئیم یک زمانی متصف نبود به اینکه نجس است، چون هر َآبی که زال تغیره حالت قبلیه اش وجود تغیر است به ملاقات نجس، و حالت سابقه اش اتصاف است بکونه نجسا، فنستصحب الاتصاف، در عین حال که استصحاب حکم جزئی را هم که مصداق این مجعول کلی است در جای خودش جاری می کنیم.

این محصل مختار آقای صدر است که فرموده لاحقیقة وراء الجعل، این را معنا کردیم، که گفتیم مقصود این است که تارة به جعل نظر عقلی می شود که قائم است به نفس مولا، ولی این نظر عرفی نیست، تارة به آن نظر عرفی می شود و این متحد است با مجعول و ما چیز دیگری غیر از این جعل که به نظر عرفی متحد است با مجعول نداریم، ولی این به معنای انکار حکم جزئی عقیب وجود موضوع در خارج نیست، چون آن حکم جزئی مصداقی است از مصادیق این مجعول کلی، ولذا در شبهات موضوعیه ما می توانیم استصحاب کنیم حکم جزئی را، با اینکه ما در کبرای جعل شک نداریم، استصحاب حکم جزئی که می کنیم چون حکم جزئی وجود دارد از نظر عرف ولی رابطه اش با حکم کلی رابطه عنوان ومعنون و کلی وفرد است نه سبب و مسبب، این خلاصه نظر مرحوم آقای صدر است.

{سؤال...جواب: مجعول عرفی که حدوث و بقاء دارد اصلا وجود وهمی دارد از نظر عقل، ولی عرف همین وجود وهمی را منشأ ترتیب آثار می داند، ولذا ایشان معتقد است که همین موضوع است برای منجزیت عقلیه}.

اشکال اضواء وآراء بر آقای صدر

این محصل فرمایشات ایشان هست، وبا این تقریب برخی از اشکالات از ایشان برطرف می شود، از جمله اینکه در اضواء وآراء گفته اند که شما وقتی می گوئید استصحاب در جعل جاری نیست، استصحاب در جعل یعنی استصحاب در جعل به معنای مجعول، پس همیشه استصحاب در مجعول جاری است، پس چه طور استصحاب می کنید عدم جعل را در موارد شک در حدوث جعل، مثل شک در جعل نجاست برای آبی که متغیر است به مجاورت نجس، آنجا چه جور استصحاب می کنید عدم جعل را، پس استصحاب عدم جعل عرفی است چه جور می گوئید عرفی نیست، در اضواء وآراء این اشکال را مطرح کرده اند، البته خواسته اند جواب بدهند ولی جوابشان خیلی واضح نیست.

جواب از اشکال اضواء وآراء بر آقای صدر

به نظر ما جائی برای این اشکال نیست، ایشان استصحاب عدم جعل را به معنای مجعول کلی عرفی می داند، منتهی حرفش این است که مجعول کلی یعنی اتصاف الموضوع بالحکم، یک وقت حالت سابقه موضوع عدم الاتصاف به حکم است، مثل همین آب متغیر به مجاورت نجس، قبل از اینکه پیامبر بفرماید الماء المتغیر نجس حالت سابقه اش این بود که آب متغیر به مجاورت نجس نجس نبود، بعد از این سخنان پیامبر شک می کنیم که آیا نجس شد، استصحاب می کنیم عدم اتصافه بوصف النجاسة را، ولذا اینجا ایشان مشکل ندارد، ایشان می خواهد بگوید استصحاب جعل یعنی استصحاب در مجعول یعنی استصحاب در مرحله اتصاف موضوع به حکم، اگر حالت سابقه ما عدم اتصاف همان موضوع کلی بالحکم باشد استصحاب می کنیم عدم اتصافش را، اما جائی که حالت سابقه موضوع اتصاف به حکم است، آب متغیر به ملاقات نجس بعد از زوال تغیرش حالت سابقه اش اتصاف به نجس بودن است، آیا بگوئیم آبی که زال تغیره یک زمانی متصف نبود که نجس است؟ نه، قبل از زوال تغیرش متصف بود که نجس است، باید استصحاب کنیم بقاء اتصاف را.

تکمیل کلام آقای صدر توسط خودش

اشکالهایی بر ایشان وارد می شود که اول از اشکالات خودمان شروع کنیم، ببینیم این اشکالات قابل جواب است یا نه.

اما قبل از اینکه این اشکالات را بررسی کنیم یک اشاره ای بکنم، ایشان باز مطلب را تکمیل کرده، فرموده اگر این مطالب ما را نپذیرید، بگوئید ما معتقدیم جعل به همان معنای عرفی مغایر است با مجعول، کما سنبین تقریب اینکه جعل به معنای عرفی مغایر با مجعول است، این را توضیح خواهیم داد، ایشان فرموده اگر اصرار بکنید به این مطلب همان مطلبی که قبلا گفته شد می گوئیم که ما دو شئ داریم یکی جعل ویک مجعول، و منجزیت قطعا اثر مجعول هست بلااشکال، وجوب فعلی حج بر مستطیع در خارج قطعا موضوع منجزیت هست، ولذا استصحاب عدم جعل فرض این است که جعل را مغیر با مجعول گرفتید بخواهد نفی مجعول بکند اصل مثبت می شود، و تا نفی مجعول نکند موضوع منجزیت را که وجود مجعول است از بین نمی برد، همان بیانی را که ما هم قبلا توضیح دادیم ایشان تکرار کرده اند..

اگر بنا باشد جعل و مجعول دو چیز باشند هم جعل مع تحقق صغری الجعل موضوع منجزیت است و هم مجعول وجوب الحج علی المستطیع موضوع منجزیت است، دو تا حکم منجزیت پیدا می کنیم، استصحاب عدم جعل نفی می کند منجزیتی را که از آثار جعل است، اما نفی نمی تواند بکند منجزیتی را که از آثار مجعول است، این را ما قبلا بیان کردیم ایشان هم این مطلب را دارند.

ابن بحث را انشاء الله بعدا بیشتر توضیح می دهیم.

اشکالات کلام آقای صدر

فعلا همان مبنای مختار خود آقای صدر را بررسی کنیم که گفت جعل به معنای عرفی عین مجعول است، معنا ندارد استصحاب مغایر با آن داشته باشد، جعل به نظر عقلی هم مجرای استصحاب نیست، اشکالاتش را بیان کنیم:

اشکال اول: ما عرض می کنیم که آنی که عرف لحاظ نمی کند مجعول بالذات است، اما عملیة الجعل را عرف لحاظ می کند، مثال ذلک: شما بینید علم و معلوم بالذات، عرف علم مکلف را لحاظ می کند، منتهی فکر می کند این علم به خارج خورده، حب و محبوب بالذات، عرف حب مکلف را لحاظ می کند می گوید دلم مالامال عشق است به وجود نازنین امیر المؤمنین، عشق و حب خودش را می بیند ولی محبوب را خارج می بیند، محبوب بالذات را نمی بیند نه اینکه حب را نبیند، معلوم بالذات را نمی بیند نه اینکه علم را نبیند، اینجا هم مجعول بالذات را می بیند نه اینکه جعل را نبیند، عملیة الجعل را می بیند، یعنی می بیند که مولا جعل کرد وجوب حج را بر مستطیع، جعل کرد نجاست را برای ماء متغیر، منتهی فکر می کند این جعل مولا خورده به آن مجعول بالعرض، پس حالا که آن جعل مولا را دید می تواند استصحاب بکند که یک زمانی مولا جعل نکرده بود نجاست را برای مائی که زال تغیره بنفسه، استصحاب می کنیم الآن هم جعل نکرده است.

باید به این مطلب ضمیمه کنید که استصحاب عدم عملیة الجعل این اصل مثبت است برای نفی مجعول، این مطلب عرفی نیست، استصحاب عدم عملیة الجعل برای نفی مجعول که می گوئید اصل مثبت است اصل مثبت بودنش را عرف نمی پذیرد، اتفاقا عرف این را اصل مثبت نمی بیند، استصحاب عدم الجعل برای نفی مجعول حتی جعل به معنای عملیة الجعل، مثل استصحاب عدم ولادت این زن هست نسبت به این نوزاد، استصحاب می گوید این مادر لم تلد هذا المولود، بعد بگوئیم پس این مولود فرزند این مادر نیست، این اصل مثبت نیست که از نظر عرفا، استصحاب عدم ولادت این مادر نسبت به این بچه که کنارش هست عرفا یکی است با نفی ولد بودن این بچه نسبت به این مادر.

نفرمائید که آقا عملیة الجعل علت است برای معلول، استصحاب عدم علت برای نفی معلول از اوضح انحاء اصل مثبت است، مثل استصحاب عدم نار برای نفی حرارت.

می گوئیم نخیر، علت مجعول جاعل است، حقتعالی است که علت مجعول است، جعل از نظر عرف لااقل فعلٌ صادر من المولا، واین علت مجعول نیست، علت مجعول جاعل است، استصحاب وقتی کردیم عدم جعل این جاعل را نسبت به نجاست مائی که زال تغیره بنفسه، این عرفا نفی می کند وجود این مجعول را، و این اصل مثبت نیست.

این اشکال اول، تأمل بفرمائید در این اشکال و بقیه اشکالات انشاء الله فردا بیان می کنیم.